اعوذ باللَه من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

 ألا تری أن الأشیاء التی لیست بینها علاقی ذاتیی لیس وجود بعضها و لا عدمها فی مرتبی وجود الآخر أو عدمه. علی أن نقیض وجود الشیء فی مرتبی من المراتب دفع وجوده فیها بأن تكون المرتبی ظرفا للمنفی لا للنفی أعنی رفع المقید لا الرفع المقید

 در بحث سلب وصف و غیر از ماهیت عرض شد كه در مرتبه ماهیت كه همان مرتبه ذاتی است كه نفس الامر گفته می شود در آن جا ماهیت لا اقتضا است نسبت به اوصاف وجودی كه اوصاف مع الوجود چه اوصاف به شرط وجود در هر دوی این ها ماهیت نسبت به اینها لا اقتضا است، بله ماهیت نسبت به ذاتیات خودش متصف به اقتضا است و مقتضی ذاتیات خودش است اما نسبت به ظرف وجود یا اقتران به وجود یا اشتراك وجود، ماهیت لا اقتضا است لذا می شود سلب شیء و سلب سلب شیء از آن صفات و قیدهایی كه ماهیت متصف و مقید به آن است شود در لحاظ حیثیت در اینجا ما را به این مرتبه راهنمایی می كند الماهیی من حیث هی خودش لا الماهیی الموجودی و لا الماهیی بشرط الوجود خود ماهیت فی حد نفسه در اینجا اقتضای عدم تعجب را می كند لا اقتضا است به نسبت به عدم تعجب و همین طور لا اقتضا است به نسبت به تعجب، عرض شد كه مسئله امتناع نقیضین و قاعده نقیضین و متناقضین همیشه در اوصاف وجودیه است نه در اتصاف شیء به ذات ماهیت در همان مرتبه خودش، فرض كنید كه شما در اشیاء وجودی هم همین مطلب را تصور می كنید الان دو شیء وجودی را تصور كنید یكی این كتاب و یك میكروفون این دو امر وجودی هستند و هیچ ارتباطی هم به هم ندارند چطور این كه وجود كتاب كه از نقطه نظر تحقق خارجی لااقتضا است نسبت به این شیء، این تحقق داشته باشد یا نداشته باشد، این كتاب ارتباطی و علاقه ای ندارد هیچ علاقه ای بین وجود كتاب و این دستگاهها نیست اینها باشند یا نباشند كتاب برای خودش حكم خاص خودش را دارد این نسبت به مسائل وجودی است، موضوعات است كه موضوعات موجوده هستند ولكن بین آنها علاقه علیت و سببیت نیست. بله در مسئله علیت بین علت و بین معلول آن علاقه هست كه وجود یكی اقتضای وجود دیگری را می كند و نفی یكی اقتضای نفی دیگری را می كند اگر علت نباشد معلول نیست و اگر علت باشد معلول هست یعنی علت تامه كه جزء اخیرش تام باشد و در آنجا قاعده تناقض می آید كه یا علت در آنجا موجب تحصل معلول است و یا عدم العلی موجب رفع معلول است اینكه در یك زمان هم وجود علت موجب باشد و هم عدم العلی موجب وجود معلول باشد در این صورت مسئله، مسئله تناقض است اضافه بر این مرحوم آخوند در اینجا می فرماید: اصلا در بحث تناقض در آنجا مسئله سلب به رتبه برمی گردد یعنی رتبه ما در این قضیه برگشتش به اتصاف و سلب اتصاف به یك شیء است. ما در سلب همان طور كه دیروز عرض كردیم در سلبی كه به مرتبه می خواهد بخورد آن سلب را ما به مقید می زنیم نه این كه خود سلب را مقید كنیم، وقتی كه می گوییم: الانسان من حیث هو هو لیس بمتعجب این رفع تعجب از انسان مقید به آن مرتبة خودش است نه از انسان فی حد نفسه و لو این كه این انسان مقارن با وجود باشد، انسان مقید به مرتبه، انسانی است كه مقصود از او فقط ماهیت در نظر است انسانی كه منظور از مطرح كردن او فقط ذاتش مورد نظر است آن انسان لیس بمتعجب، بنابراین در فردی كه برای این قضیه آورده می شود كه می گوییم لیس الانسان من حیث هو هو بمتعجب یا لیس الانسان من حیث هو هو بضاحك، لیس الانسان من حیث هو هو بكاتب در اینجا این لیس به انسان مقید خورده است نه این كه لیس به انسان بدون لحاظ شیء خورده است یعنی لحاظ ذات اگر انسان من حیث هو هو را در نظر بگیریم كه همان ماهیت انسان باشد پس بنابراین لیس انسان مقید را برمی دارد كه به او می گویند رفع المقید، مقید چیست؟ همان انسان است انسانی كه قید حیثیت آمده و برای ما مشخص كرده است كه منظور من چیست از این انسانی كه در اینجا مطرح می كنم آیا انسان ولو بشرط وجود است؟ نه، انسان به شرط وجود ضاحك است الانسان اما ضاحك او لا، یا انسان مقارن با وجود است، الانسان الموجوده یعنی مقارن با وجود است انسان یا متعجب است یا نیست یعنی علی كل حال انسانی كه آبی از وجود نیست انسانی كه آبی از وجود نیست یعنی مقترن با وجود است گرچه خودش در اینجا به شرط وجود نیست. پس در صورتی كه برای انسان شرط وجود آورده شود در آنجا مسئله مشخص است كه اوصاف حتما باید اوصاف وجودی باشد. انسان به شرط وجود متحیز، انسان به شرط وجود متعین در زمان است. انسان به شرط وجود اما اسود او ابیض او احمر او اصفر انسان به شرط وجود، له وزن و له كم و كیف و مقدار و وضع، انسان به شرط وجود این است یك انسان هم داریم انسان مع الوجود یعنی انسان ملایم با وجود نه اینكه انسان به شرط وجود انسان غیرآبی از وجود، آن انسان، انسانی است كه می تواند در خارج وجود پیدا كند نه این انسانی كه در خارج هست زیرا در واقع سه مرتبه نفس الامری می توانیم بیاوریم: یكی مرتبه هویت ذات است من حیث هو هو كه این در اینجا بدون لحاظ وجود و بدون شرط وجود است هر دو، در اینجا وجود دارد كه بحث در اینجا به خود ذات ماهیت برمی گردد همین كه ما داریم بحث می كنیم كه انسان من حیث هو هو، بقر من حیث هو هو، فرش من حیث هو هو، كتاب من حیث هو هو، جنس من حیث هو هو، در اینجا نه شرط وجود در موضوع لحاظ شده است و نه اقتران با وجود لحاظ شده است اقتران یعنی عدم ءالاباء عن التحقق و عدم ءالاباء عن التصور، هیچ در اینجا لحاظ نشده است خود انسان فی حد نفسه، این انسان همینی است كه در آن صحبت می شود كه ذات شیء در اینجا مورد نظر است من حیث هی هی، خود ذات بدون لحاظ شیء دیگری. در این بین چیزی به نظرم رسید كه اسم ذات مثل كتابی كه ترجمه شده از مرحوم آقا به نام روح مجرد به الروح المجرد زمانی اشكالی شد كه روح مؤنث است و باید الروح المجرده باشد و در لغت هم اتفاقا روح را به معنای تأنیث آورده اند در مورد نفس داریم كه ﴿وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها﴾ یا مثلا داریم كه ﴿يا أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارْجِعِي إِلي رَبِّكِ﴾ و در این جاها تأنیث آورده شده ولذا باید الروح المجرده باشد و در ادبیت هم برای روح صفت تأنیث آورده شده است. من گفتم كه نه این مسئله اشتباه است ما دو برداشت نسبت به روح داریم یكی برداشت روحی كه متعلق به ماده است یعنی در كیفیت مقام تنزل در آن جا تعلق به ماده و تدبیر بدن و ادارة بدن و امور بدن گرفته كه در این جا همان تعبیر به نفس می شود و نفس هم مؤنث است در قرآن هم داریم و این جا جهت تأنیث در او آمده است ﴿وَ نَفْسٍ وَ ما سَوَّاها﴾ ﴿فَأَلْهَمَها فُجُورَها وَ تَقْواها﴾ یا ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذائِقَةُ الْمَوْتِ﴾ دراینجا از دو نقطه نظر می توان به این مسئله دقت كرد یكی این كه به طور كلی رسم است قاعده عرب و ادبیات عرب این است كه در آن اشیائی و اجزایی كه زوج هستند در بدن، مونث آورده می شوند مثل عین یا اذن ﴿أُذُنٌ واعِيَةٌ﴾ یا عین، ید، رجل، ولی آن اجزایی كه فرد هستند مثل قلب مذكر است و همین طور راجع به كبد و رأس كه مذكر هستند و صفت تذكیر آورده می شود. اما در نفس از باب این كه خود نفس در بدو خلقت زوج است، نفس مرد و نفس زن در واقع این جنبة زوجیت كه بین نفس مرد و زن هست باعث شده است كه به خود نفس كه حقیقت انسان است و قوة تدبیر است، خدا صفت تأنیث برگرداند چون دراصل خلقت اینگونه بوده.

 تلمیذ: ...؟

 استاد: دو نفس زن ومرد، اصلش یكی است ولی وجود خارجی دو تا است این نفس از اول نفس واحده بوده ولكن وقتی كه تعدد پیدا می كند خود نفس مؤنث می شود نه اینكه نفس اول واحد است و بعد نفسهای بعدی واحده می شوند وقتی كه این نفس در ظهور و بروز خارجی است، زوج است، مرد و زن دو نفس دارند پس آن صفتی كه برای نفس آورده می شود صفت مؤنث می شود اصل نفس تأنیث پیدا می كند چون اصل، بروز صفت است.

 تلمیذ: ...؟

 استاد: قاعده در انسان به زوج و فرد برمی گردد چرا نفس در اینجا این طور است به خاطر این است كه در بدو وجود انسان گر چه نفس واحد است یعنی ریشه نفس یك نفس است، منتهی در ظهور خارجی دو ظهور است یعنی دو نفس داریم دو تدبیر داریم دو نحوه شكل و شمایل و خصوصیات و ظهورات خارجی داریم نمی شود انكار كرد آن وقت صفتی كه برای نفس آورده می شود باید مؤنث باشد نمی شود مذكر باشد، این مسئلة ادبی وبلاغی یك مسئله است، مسئله دیگر این كه نفس، تأنیثش از باب مقایسه با روح است. روح دارای مرتبة عالی و مقام عالی است، در مسئله روح بالاخره باید به واسطه جهت ارتباطش یك جنبة علو داشته باشد و آن نفس به خاطر مرتبه مادونی كه دارد یك مرتبه از آن جنبة روح پایین تر است، آن روح حیثیت تعلق و ربط انسان است به پروردگار كه آن حقیقت وسّر انسان است و نفس مقام تدبیر است مقام تدبیر از مقام تعلق پایین تر است. برای تفاوت بین این دو قضیه در مورد نفس استفاده تأنیث شده است و دربارة روح استفاده تأنیث نمی شود لذا وقتی كه دقت بكنیم می بینیم كه بسیاری از حكما در اینجا اشتباه كرده اند در بعضی از موارد روح مذكر آورده شده است به لحاظ جنبه تعلقی كه به پروردگار دارد ﴿وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ در این وصفی كه مرحوم آقا آورده اند آن جنبه تعلقی را در اینجا مورد لحاظ قرار داده اند و نه جنبه تدبیر بدن را، اگر روح در مقام تدبیر بدن بود باید الروح المجرده گفته می شد كه همان حیثیت نفسانی لحاظ شده است. چون در اینجا بالاتر از این مورد نظر است و اعلای از مرتبه نفس است و اعلای از مرتبه تدبیر است و نفس همان حیثیت ربطیة بین انسان و پروردگار است كه ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ لذا در اینجا آن جنبه مجرد باید آورده شود كه به عنوان مذكر است لذا در آیه شریفه می فرماید: ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ ساجِدِينَ﴾ نه لها یعنی وقتی كه آن روح من آمد و آن را تبدیل به انسان كرد آن وقت در اینجا موقعیت مذكر پیدا می كند، یعنی آن حیثیت روحی باعث تذكیر شده است. لذا، له گفته شده است یعنی آن جنبه روحیت من آمده و او را به شكل انسانیت در آورده است پس او باعث مذكر بودنش شده است.

 تلمیذ: قبل از روحی چیست؟

 استاد: قبل از روح هیچ چیز نیست قبل از ﴿نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ هیچ چیزی وجود ندارد نه نفسی، نه تعلقی، فقط گل است، خاك است، این روح كه تعلق می گیرد با خودش تدبیر را هم می آورد، تدبیر كه آورد اسم او نفس می شود، تفكر و تعقل را كه آورد اسم او عقل می شود، صورت مثالی كه آورد اسم او بدن مثالی می شود، تمام اینها را یكی یكی با خود می آورد قبل از آمدن او گِل است و ﴿أَنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْراً بِإِذْنِ اللَه﴾ در اینجا آن روح است كه به این قوام می دهد و حقیقت شیء به صورت است نه به ماهیت، بنابراین وقتی كه روح در این می آید به این وجود خارجی و قوام خارجی می دهد، وقتی كه روح در آنجا است می توانید بگویید: مذكر یا مؤنث است، مذكر یا مؤنث معنا ندارد.

 تلمیذ: فیه برای چیست؟

 استاد: فیه به لحاظ بُعد است به لحاظ تأخر است وضمیر یا به این تراب می خورد خاك است یا به شیء می خورد. ولی قبل از اینكه روح به جنین تعلق بگیرد چیزی نیست

 تلمیذ: در نزل به روح الامین تذكیر به این جهت است یا به جهت صفت مشبهه؟

 استاد: روح الامین به خاطر این است كه مقام او مقام اعلای از مقام ملائكه است بخصوص خود ملائكه، خود ملك خود آن جنبه تذكیر و تأنیث را ندارد، خود ملك فی حد نفسه مذكر است چون مقام و موقعیت او موقعیت تأنیث و موقعیت نزول مرتبه بشری نیست و در آنجا اصلا كیفیت مذكر و مؤنث معنا ندارد. حقیقت ملك در صورت نمی آید تا این كه به واسطه صورت شكل گیری تأنیث و تذكیر پیدا كند. ملائكه وقتی كه جمع بسته می شود مؤنث می شود ولكن ملك فی حد نفسه مذكر است در قرآن هم مذكر است ﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُمْ مَلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ﴾ تتوفكم الملائكی در صورت جمع مؤنث است در صورتی كه مفرد باشد ملك مقام اعلی از صورت دارد لذا طبعا موقعیت اشرف پیدامی كند و مذكر آورده می شود ولذا امین وصفش است نزل به الروح الامین ولی در آن جا اصلا تذكیر و تأنیث نیست در مقام ملائكه كه عقول منفصله هستند و تذكیر و تأنیث نیست منتهی از باب ضیق خناق باید ضمیری برگردانده شود مثل خدا مگر خدا مذكر یا مؤنث است معنا ندارد چون صورت ندارد بالاخره باید ضمیری برگردانده شود و ما می گوییم: هو اللَه ولی حالا بخاطر اینكه زنها خوشحال شوند و حقوق بشر است دیگر می گوییم: هی اللَه لا اله هی، لها الاسماءالحسنی كسانی كه درباره آینه جمال و جلال كتاب نوشته اند و زن را بر مرد ترجیح دادند و دلیل محكم آوردند علت فزونی و برتری دین زن بر مرد این است كه زن در ٩ سالگی به تكلیف می رسد و مرد در ١٥ سالگی یعنی ٦ سال بعد از تكلیف زن تازه مرد به تكلیف می رسد و این دلیل بر این است كه زن از نظر ایمان ترجیح دارد باید دست اینها را گرفت وبه مهد كودكهایی كه دخترهای ٩ ساله را می گذراند برد وبغل آنها نشاند وگفت: بنشینید تا تكلیف را ببینید كه اینها چقدر ایمانشان كامل شده واز عقل شما بالاتر است. این بازی كردن با الفاظ است ما می خواهیم اصلا بگوییم: كه حالا كه مقام زن بالاتر است و زن از نظر هوش و استعداد از مرد هم بالاتر است از نظر ایمان هم كه بالاتر است. خوب ما هم قبول داریم و در این صورت بگوییم: النساء قوامات علی الرجال!!! آیه قرآن را هم عوض كنیم، مثل اینكه كار ما خیلی خراب شده تا حالا خیال می كردیم خودمان یك چیز دیگر هستیم ولی اخیرا می گویند نه آقا اصلا شما از زن خیلی پایین تری هم ایمانت كمتر است چون ٦ سال بعد از زن به ایمان می رسی، اینها فراموش كردند كه وقتی دختر ٩ ساله به پدرش می گوید برای من عروسك بخر اگر نخری نماز نمی خوانم، فراموش كرده اند كه اگر پفك نخری نماز نمی خوانم، به خاطر پفك نماز می خواند. خودشان را به فراموشی می زنند، به خدا می گوییم: هی اللَه الذی لا اله الا هی، یا قل هی اللَه احد اللَه الصمد لم تلد و لم تولد و لم تكن لها كفوا احد، می گوییم دیگر، در می آوریم مطلب اینجا است كه همان طور كه ذات پروردگار این مذكر و مؤنث برنمی دارد آن روح انسان هم مذكر و مؤنث برنمی دارد نه این كه این روح مذكر است اصلا مافوق مذكر و مؤنث است چطور در مسئله ماهیت قائل شدیم كه ماهیت در مرتبه لا اقتضا است به نسبت به وصف و سلب وصف، روح انسان لا اقتضا است به نسبت به تذكیرو نسبت به تأنیث در هر دوی اینها، پس بنابراین مذكر بودن و مؤنث بودن كجاست؟ و مذكر و مؤنث بودن در عالم نفس و مثال است وقتی كه نفس در عالم ماده باشد یا این كه بالاتر از او در عالم مثال باشد در آنجا تذكیر و تأنیث وجود دارد و همین كه از عالم مثال بالاتر رفت دیگر در آن جا شكل و شمایل حدودیه صوریه درآنجا برداشته می شود و هر دوی اینها تبدیل به یك حقیقت واحده می شوند در آنجا مذكر و مؤنث بودن معنا ندارد لذا در اینجا اگر قرار باشد انسان كتابی را بنویسد برای یك فردی از اولیای الهی كه زن باشد باید بنویسد الروح المجرد نه الروح المجرده، چون در اینجا زن است منظور مرحوم آقا در تألیف این كتاب تعریف شخصیت مثالی و نفس ایشان در عالم ماده نبود كه بخواهند تأنیث یا تذكیر بیاورند بلكه منظور اعلائیت و فوقیت مرتبه روح بوده و آنرا خواستند كه آن حیثیت ربطیه و به مقام فعلیت رسیده و وصولش به مرتبه فعلیت عبور از مراتب تذكیر و تأنیث است و ما فوق و تجاوز كردن از مرتبه مثال و ملكوت سفلی است و رسیدن به عالم جبروت است كه دیگر در اینجا فقط معنا است و صورت در آن جا راه ندارد اصلا نه مذكر می شود آورد و نه مونث می شود آورد به طوری كه برای ذات پروردگار هم نه هو اللَه می شود گفت نه هی اللَه گفت، منتهی از باب این كه در مقام ارجاع باید ضمیر برگردد، برای ارجاع آن ضمیر اعلا و اشرف اختیار می شود و اشاره به آن ذات، در اینجا هم پس باید الروح المجرد باشد نه الروح المجرده، تا اینكه لحاظ مسئله در اینجا بشود.

 تلمیذ: ...؟

 استاد: همه خدا را منفعل می دانند و گمان می كنند ملائكه بال دارند و پر می زنند و مو دارند اینها تصورشان این گونه بوده است، در آنجا فاعلیت انفعالیه در همه سلسله مراتب وجود دارد در هر مرتبه ای كه فاعلیت است همان مرتبه منفعل از بالا است و در همان زمان كه منفعل است فاعل است، از یك نظر بگوییم مذكر است و از جهت دیگر مؤنث است معنا ندارد مگر اینكه از نقطه نظر فعل وجودی، تذكیر و تأنیث شكل پیدا كند، وقتی شكل پیدا كرد آنوقت می شود گفت والا هم" هو" می شود گفت و هم" هی"، پس هر علتی به نسبت به بالایی منفعل است و معلول است این جنبه انفعالی نمی تواند دلیل باشد در جنبه شكل گرفتن و ظهور پیدا كردن است كه خصوصیات تفاوت دارد و حالات مختلف است و شكل و شمایل عوض می شود و این در مثال است و از آنجا كه بالاتر است این مسئله نیست لذا در روز قیامت دو حیثیت در آنجا ملاحظه می شود حیثیت اول حیثیت خود صورت داشتن و صوری بودن اشیاء است در روز قیامت فقط قیامت معنا و مجرد نیست قیامت صوری هم هست یا بر بعضی از نظریه ها فقط صورت مثالی است یعنی حشر، حشر مثالی است با تنعمات مثالی یا حشر، حشر جسمانی است با همین خصوصیات جسمانی و همین وضعیت و شرایط فعلی، در هر دو قضیه صورت وجود دارد در آنجا این صورت یا به شكل صورت تأنیث است یا به شكل صورت تذكیر است در هر دو اینها آن كسانی كه در این دنیا مؤنث هستند در قیامت هم مونث حشر و نشر پیدا می كنند، روایت هم داریم كه حضرت زهراء ﴿سلام اللَه علیها﴾ با چه كیفیتی وارد می شوند و می گوییند اهل محشر چشمها را پایین بیاندازند و حضرت مریم می آید مردها هم كه در آنجا به همان كیفیت مذكر بودن می آیند، در آنجا پوشش ندارند و چادر سرش نمی كند به خاطر لازمه صورت داشتن است بالاخره صورتی كه پیدا می كند به چه شكلی است جبرئیل وقتی می خواهد بر پیامبر نازل شود بالاخره در این نزول یا باید به صورت مرد نازل شود یا زن، نمی شود كه به صورت هر دو باشد یا به صورت مرد است این آمده از میان دو جنبه مرد را انتخاب كرده آن هم به خاطر جنبه اعلائیت و اشرفیت با توجه به كتابهایی كه اخیرا نوشته شده است چون ایمان زن بالاتر است باید به صورت زن خوشگل و زیبای مدینه می آمد كنار پیامبر و در گوش پیامبر آیات را می خواند آنوقت خیلی عالی می شد چون ایمان زن بیشتر است. اینطور فرمودند!! و ٦ سال زودتر از مرد است و عقلش هم بیشتر است. حتی در كتابها نوشتند كه عقل زن بیشتر است اصلا می فهمند كه عقل چیست؟ ﴿أَنْ تَضِلَّ إِحْداهُما فَتُذَكِّرَ إِحْداهُمَا الْأُخْري﴾ در اینجا گفتند كه منظور نسیان است به جهت این كه زن در منزل زیاد كار می كند یادش می رود. اگر به كار كردن است مرد بیرون از خانه بیشتر كار می كند اگر مزرعه داشته باشد كه بیل می زند اگر چك وسفته داشته باشد كه تو بازار راه می افتد، مسلم است كه زن عقلش بیشتر از مرد است!! منتهی در توجیه آیه صفت زن به أن تضل، معنای تضل نسیان است نه گمراهی! چرا نسیان است؟ علت را فرمودند به خاطر این است كه در منزل كار می كند لذا در اینجا نسیان بر او عارض می شود ولذا شهادت دو تا باندازة یك فرد در اینجا قبول می شود در اینجا جبرائیل وقتی می خواهد بیاید، به صورت زن كه نیامده به صورت مرد آمده بالاخره باید در تنازل به یكی از این دو صورت باشد. خواب ملائكه را می بیند بالاخره خواب را در شكلی می بینید و مگر این كه آن معنا را تلقی می كنید و بدون شكل درك می كنید. در شكل یا مذكر است یا مؤنث است این به خاطر شكل بودنش است از این حیث است و اما از حیث این كه در قیامت مسئله، مسئله اعلای از مذكر و مؤنث بودن است یعنی در قیامت حیثیت تأنیث و تذكیر برداشته می شود لذا در قیامت حجب و حجاب و این مسائل دیگر وجود ندارد. آن جنبه نفسیت كه جنبه تدبیر بدن است و اقتضای او ظهور به مظاهر خاص برای این تدبیر است در عالم قیامت نیست، در عالم قیامت توالد و تناسل نیست، در عالم قیامت شهوت نیست، در عالم قیامت حقد و كینه نیست، درعالم قیامت حسد نیست، در عالم قیامت، در روز قیامت این خصوصیات این عالم نیست و همه مربوط به نفس است، نفس كه از عالم قیامت برداشته شد، بنابراین حجاب برای چه باشد؟ حجاب معنا ندارد. این دو حیثیت در آنجا وجود دارد حیثیت اول حیثیت صورت است كه بالاخره صورت یا به شكل مرد باشد یا زن باشد و این محفوظ است و حیثیت دوم حیثیت رفع نفسانیت آن موجودات است و آن نفسانیت به رفع آثار و لوازم و تكالیفی كه مترتب بر آنهاست در این دنیا به رفع آن در عالم آخرت است لذا در عالم قیامت آنجا بی خیالی است، هر كاری می خواهید همین جا انجام بدهید آنجا فقط باید تماشا بكنید هیچ كاری ندارید!

 تلمیذ: زمانی كه حضرت زهراء ﴿سلام اللَه علیها﴾ می آید می گویند سرها را پایین بیاندازید برای چیست؟

 استاد: به جهت مقام جلال و عظمت است نه زن بودن است، لذا داریم كه در حال احتضار پنج تن در آنجا می آیند و بالای سر آن شخص چه مؤمن و چه كافر حضور پیدا می كند و حضرت به راوی می فرماید كه حضرت زهرا را اسم نبرید كه مردم نمی توانند بفهمند ﴿لا یتحملون﴾ كه چطور حضرت زهرا با اینكه زن است بالای سر محتضر مرد می آید روایت از امام صادق است كه نمی فهمند. شخصی گفته بود كه می خواهی بروی پیش حضرت رضا ﴿علیه السلام﴾ بگو همشیره شما در اینجا است و زن هستند و كمكشان كنید كه دعاهایی كه ما می كنیم احتیاج به مساعدت شما دارد شما هم تأیید كنید و كمك كنید من در مجلسی بودم كه یكی از آقایان مراجع كه رساله عملیه دارد این مطلب را نقل می كردند و ما هم نگاه می كردیم، چه بگوییم؟!! آقایی كه ٧٠ یا ٨٠ سال درس همه را رفته در حوزه علمیه و بعنوان اول مقرر درس آقای بروجردی این حرفها را می زند دیگر باید گفت و علی الاسلام السلام! ببینید معارف ما به دست چه كسانی افتاده است بگویید امام رضا به خواهرش كمك كند!! اینها از ولایت و سیطره ولایت چیزی نفهمیدند، عجیب است همین افراد در كنار ضریح گریه می كنند و كسی كه او را نگاه كند می گوید چه مقامی! چه تقرب و التجایی! چه توسلی! چه بكایی! حضرت معصومه كه دیگر زن نیست الان از تأنیث و تذكیر بالاتر رفته است و گذشته است و از این بگذریم، مگر الان به شخص حضرت معصومه برمی گردد. مقام صاحب ولایت و مدیر و مدبر است شما حتی در مدینه هم بروید كنار قبر پیامبر بایستید و اعتذار كنید آنی كه در این دنیا انجام می دهد پسر اوست نه خود او از امام رضا كه بخواهید مستجاب می شود ولی نفسی كه مستجاب می كند امام زمان است هر كجا بخواهید آنی كه كار انجام می دهد امام زمان است، زمانی در مقاله ای خواندم یكی از متولیان حرم حضرت معصومه است مطلبی داشت كه نوشته بود كه من مسئله ای را تقاضا می كردم و حاجتی داشتم از امام رضا این برآورده نمی شد تا این كه رفتم و از حضرت معصومه خواستم تا اینكه برآورده شد با شخصی كه در قم است برخورد كردم حالا از مكاشفه بوده یا اطلاع داشته می گوید همه حاجات را امام رضا برآورده نمی كند به حضرت معصومه ارجاع می كند در اینجا دلیل بر این است كه باید در اینجا مطرح باشد و توسط حضرت معصومه باشد، درحالیكه هر دو اشتباه كردند بحث در مورد امام رضا و حضرت معصومه نیست بحث امام زمان است اینكه امام رضا برآورده نمی كند وبه حضرت معصومه ارجاع می دهد اولا ارجاع به حضرت معصومه معنا ندارد.

 تلمیذ: ...؟

 استاد: نه آن به جهت جنبه مظهریت و رأفت است اینجا هم ما داریم كه اگر به مادر ما توسل پیدا كنید خدا مستجاب می كند ولی آن توسل جنبه توجه انسان است به آن حقیقتی كه آن حقیقت، حقیقت سعه و رحمت دارد ولی همان طور كه عرض كردم آن فاعلی كه انجام می دهد فقط امام زمان است و بس و كس دیگری نیست، این نفسی كه الان كار انجام می دهد نه پیامر است و نه امیر المومنین است نه حضرت زهرا و نه امام حسن عسگری بلكه امام زمان است وبس. این به خاطر توجه انسان است چون ما موجود ضعیف هستیم و چون نفس ما یك نفسی است كه صور را مختلف می بیند از نقطه نظر كیفیت توجه در ارجاع به اینها تفاوت می كند مثلا یكی را بهتر می بینم و بیشتر مأنوس هستیم این باعث می شود كه جنبه فاعلی ما تقویت شود و الا فرقی نمی كند. آنها هم همین طور است امام صادق كه اینكار را می كرد از این طرف امام صادق به عوام می گفت كه اگر من بخواهم چه می كنم، این به خاطر توجه دادن مردم است به این سمت روایات به خاطر زیارت امام رضا توجه دادن به سمت مظاهر ولایت است و باید هم باشد. اولیای خدا كه به زیارت امام رضا می روند خیال می كنید به زیارت ضریح و در و دیوار می روند؟ حقیقت امام رضا كجاست؟ این زیارت رفتن، اینها اظهار ادب است نسبت به این ساحت همان طور كه قلب انسان متصل باشد بدنش هم باید از نقطه نظر ادب جایی متوجه باشد، كجا متوجه باشد؟ همین قبور ائمه، برای چه مكه می روید مگر كعبه سنگ و خاك است كه در كوه هم هست در آنجا به مناسبت خصوصیت بدن كه بدن ولی خدا مقدس است لذا جلوات بیشتر است والّا ولایت امام رضا كه ولایت محدود نیست اطلاقی است در این اتاق ولایت امام رضا هست، چرا حال و هوای آنجا بیشتر است به خاطر خود موضوع است كه بدنش آنجا است ارتباط ظاهر و باطن اقتضای اجتلاب انوار بیشتر را در مكان می كند لذا در خود حرم قویتر است در رواقها ضعیفتر است در صحن ضعیفتر است در خیابان ضعیف می شود به جلو بیایید قوتیر می شود حال و هوای خود گنبد در جایی نیست در حالتی كه این بدن است بدن امام حسین و روح امام حسین این به خاطر همان تعلق بدن و روح این جلب بركت در آن مكان طبیعی است كه بیشتر است فرق می كند خود شما وقتی كه با بزرگان و مرحوم آقا رفت و آمد داشتید نشستن و كنار ایشان بودن و با وقتی كه در دور بود یكی بود؟ این آثاری است كه برای این تعلقات پیدا می شود خدا انسان را موجود نفسی قرار داده موجودی كه دارای تعلقات است موجودی كه دارای ربط است این خصوصیت تكوینی را انسان باید پاس بدارد به آن ارزش بدهد همین خصوصیت كه در این قرار داده است وقتی اتفاق می افتد كه انسان در مرتبه خاصی قرار می گیرد كه رفتن و نرفتن فرق ندارد كه خودش می داند. مرحوم قاضی در زمانی نشسته بود و برای او آمدن و زدن و بردن و كشتن تفاوتی نداشت این یك زمان بود و زمانی هم در روز عاشورا كنار خیابان می رفت و می ایستاد و عمامه را برداشت و می آورد جلو كسانی كه قمه می زدند بلكه به سر او بخورد دو حال است خودش قمه نمی زد چرا؟ چون از نظر شرعی نمی تواند بزند مسئله قمه زدن برای او اشكال دارد حالا اگر خورد دیگر اشكال ندارد، این چه حالی است این دو جنبه است این جنبه، جنبة جامعیت است جامعیت بقا كه اقتضای این حالت را می كند آن جور باشیم یك تكلیف است این جور باشیم تكلیف فرق می كند خصوصیات فرق می كند و حال و هوای انسان فرق می كند، وضعیت انسان در حال انسان در ابتهال و التجاء در افراد متفاوت است آقای حداد كه به زیارت امام رضا می رفتند مثل ما كه نبودند ما فقط ضریح می بینم وطلا و نقره می بینم آنها كه می رفتند و امام زمان می دیدند نه اینكه فقط منحصر كنند توجه خود را فقط به خود شكل امام رضا، امام رضا شكل ندارد ولایت امام رضا محدود نیست، ولایت امام رضا ولایت اطلاقی است از اول خدائیت خدا بوده وتا آخر هم خواهد بود محدود به زیر قبه نیست منتهی از نظر توجه ظاهر كه الان این روح در این بدن قرار دارد در مقام توجه می آید به زیارت این بدن كه از این بدن هم متأثر شود و متبرك شود و الا آن آقای حداد در خود گنبد امام رضا، امام زمان را می دیدند نه امام زمان ظاهری را با صورت آن ولایت را احساس می كردند، این یكی از ظلمهایی است كه توسط ما بر حضرت رفته است و ما نتوانستیم مردم را نسبت به این قضیه آشنا كنیم فقط یك نیمه شعبان و مجلسی درست كنید وحالا هم كه اسمش را می گذارند" دكترین مهدویت" روزی این قضیه را به مرحوم آقا گفتم كه من خیال می كنم كه در این مسائل در این اوضاع آن چیزی كه ظلم به آن رفته است در تمام این رفت و آمدها و جریانات حضرت است فرمودند بله همین طور است مظلوم واقع شدند هر غلطی می كنیم می گوییم امام زمان اداره می كند هر كاری كه می كند می اندازد گردن امام زمان، امام زمان مگر فقط ایران را اداره می كند؟ همه جا را اداره می كند، امام زمان آمریكا را هم اداره می كند اگر قرار به اداره هست، فقط ایران كه نیست همه جا است اگر ایران را اداره كند كه وای بحال امام زمان وخدا بداد ما برسد ازدست این امام زمان!! گوشت كیلویی ١٨ تومان شده كیلویی ١٠، ٠٠٠ تومان! كار به كجا رسیده! باید برویم به امام زمان مدیریت یاد بدهیم!! مرحوم آقا یكروز در بیمارستان بودند فردی مراجعه كرده بود و یك دعایی وحمدی می خواست بخوانند، فرمودند: می خوانیم ولی شاید یكطرفه بشود، گفته بود منظور ما هم همین است، خوب خواندند و فرمودند هنوز از درب بیرون نیامده بودیم كه صدای شیون بلند شد انگار عزرائیل منتظر بود مرحوم آقا حمد بخوانند. اولیای خدا كه حمد می خوانند چون طرف آمادگی ندارد اشتیاق را می برد وقتی اشتیاق رفت آماده می شود و می رود.